

ابدیتِ اکنون

تا سبزه خاک ما تماشاگه کیست؟

عمر خیام

مجموعه ی «پنجره ای رو به حیات» شامل تصاویری موجز از مناظر طبیعی است که از آن سوی دریچه یا شیاری به یک محیط تاریک و عمدتاً متروکه سرک می کشند. کیارستمی توانسته است این فکر ساده را بی آنکه به دام تکرار بیفتد در بیش از ۵۰ فریم گسترش دهد، و این خود نشانه ی موفقیت او در پیشبرد یک ایده است.

اما آنچه در این مجموعه به گونه ای بارز خودنمایی می کند مفهوم زمان است که جلوه ای اساطیری دارد و باز نمودی ست از یک اکنون ابدی؛ تصویر لحظه ای که به طرزی بنیادین با ابدیت پیوند خورده است. مشخصه ی تکرار شونده در بیشتر عکس ها، تقدم فضای تاریک، بر دریچه ی روشن است؛ موقعیتی بصری که ما را در نخستین لحظه به درون خود می کشد. این فضای تاریک اغلب اتاقکی متروکه، یا در حال ساخت، انباری فرسوده یا پنجره ای کهنه است که منطقاً می باید مصنوع دست بشر باشند. از این رو ما در نگاه نخست با عنصری نمادین مواجهیم که دلالتی ضمنی بر یک هستی انسانی دارد. هستی ای که بیرحمانه مشمول زمان شده است و همچون موجودی که «کوتاه ترین خاطره اش خاطره ی قرن هاست» دارد لحظه ی حال را با تاریخ پشت سر و آینده ی پیش روی اش می بلعد. مارسل پروست می گوید: «بهشت های واقعی آنهایی هستند که از دست داده ایم». طبیعت خلاصه و آرامی که در این مجموعه عکس ها، به غمزه و از خلال منفذی روشن خود را نمایش می دهد، تصویری از تمام بهشت های گمشده و زمان های از دست رفته است.



این فضاهاى تاريك حلقه ي واسطه ميان ما به عنوان ناظر و طبيعت به عنوان منظرند. واسطگى اين عنصر نمادين كه يادآور يك هستى بشرى است، منجر شده است كه مخاطب بيش و پيش از هر چيز شاهد «كنش مشاهده» باشد تا نظاره گر «موضوع مشاهده». به عبارت ديگر انگار ما شاهد انساني هستيم كه خود شاهد منظره اى است. در حقيقت كيारستمى با زيركى فرايند ديدن و ثبت كردن و از اين رو «نفس عكاسى» را هدف گرفته است و آنچه به نمايش مى گذارد فعل مشاهده ي تصوير است، نه خود تصوير. آنچه ما مى بينيم سوژه ي شناسا است كه به ابژه ي شناسايى خيره شده است. شيار يا دريچه ي طبيعى كه به نظر قابى اتفاقى مى رسد نيز، همچون يك فريم عكاسى، نمايشگر موقعيتى است كه نظاره گر يا عكاس آگاهانه آن را انتخاب و ثبت مى كند؛ عملكردى كه طى آن مى كوشد لحظه ي حال را به ابديت گره بزند.

« كنش عكاسى (يا هنر عكاسى) هر لحظه را از تداوم اش جدا مى كند(و به يك اعتبار آن را مى كشد) ، و آن را حفظ مى كند(به همان اعتبار باز زنده اش مى كند)... گشوده و بسته شدن عدسى دوربين عكاسى در مهلتى کوتاه موضوع را به دنياى ديگرى مى برد، دنياى بى زمان، جهان سكون و سكوت؛ و اين درست كار مرگ است»^۱.



از سويى در آثار كييارستمى اين حلقه ي تاريك ميان ما و منظره، به عنوان نماد هستى انساني، در گير تجربه ي مرگ است ، انساني كه با سرعتى معادل چهارهزار و پانصد تپش قلب در ساعت به استقبال مرگ مى

^۱ - احمدى، بابك، تصاوير دنياى خيالى، نشر مركز، ۱۳۸۳، ص ۱۷۷ و ۱۸۱

رود در برابر جهان بیرون ایستاده و به آهنگ زوال خویش آگاه است. با این همه «آن (یا لحظه) همیشه تجربه ای قیاسی است؛ زیرا انسان چنان آفریده شده است که موقتی را در لوای ابدی ببیند».^۲ به همین علت است که در اندیشه ی اسطوره ای زمان از جنس ابدیت است. انسان اساطیری «نه پس دارد و نه پیش، او در دامن مادر طبیعت می خسپد... و در دایره ی «اکنون ابدی» زندگی می کند».^۳ باری! مجموعه ی «پنجره ای رو به حیات»، نیز به یاری این صورت از نمایش طبیعت، دریچه ای رو به مرگ را بر ما می گشاید، اما به گونه ای برگشت پذیر و در حلقه ی تکرار؛ در عین حال زیبا و فرح بخش است، همچون تراژدی که به گفتار نیچه در اوج اندوه مسرومان می کند. آنچه کیارستمی در تقابل تیرگی و روشنی، کهنگی و سرزندگی، و میرایی و مانایی نمایش می دهد چیزی نیست جز دریچه ای به زیباشناسی زوال. از سوی، تضاد، جوهر زمان است. در اسطوره های ایرانی و یونانی «آغاز زمان» با نزاع ضدین و جدایی دو قطب رویاروی، قرین است. زوران خدای زمان، والد اهورا و اهریمن است.^۴ در اسطوره های یونانی نیز زمان از جدایی آسمان و زمین متولد می شود.^۵

^۲ - هابن، ویلیام، چهارسوار سرنوشت، ترجمه عبدالعلی دستغیب، نشر پرسش، ص ۶۵

^۳ - شایگان، داریوش، بت های ذهنی و خاطره ی ازلی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۱، ص ۱۴۲

^۴ - «زوران خدایی است که در زمانی که هیچ چیز وجود ندارد، نیایش هایی به جا می آورد تا پسری با ویژگی های آرمانی اورمزد داشته باشد که جهان را بیافریند. در پایان هزار سال زروان در اینکه نیایش او به ثمر برسد شک می کند. در همان هنگام نطفه ی اورمزد و اهریمن در بطن او بسته می شود. اورمزد ثمره ی نیایش و صبر او و اهریمن میوه ی شک اوست. زروان در آن هنگام پیمان می بندد که پسری را که نخست زاده شود فرمانروای جهان کند. اهریمن از این نیت آگاه می شود و سعی می کند نخست به دنیا آید. بدین ترتیب اهریمن آلوده و بدبو در برابر زروان ظاهر می شود و اورمزد پاکیزه و خوشبو پس از او. زروان برای التزام به پیمان اش مجبور می شود اهریمن را برای دورانی از نه هزار سال باقی مانده فرمانروا کند. با اطمینان به اینکه در پیکاری که در پایان جهان میان دو همزاد رخ خواهد داد اورمزد پیروز خواهد شد و به تنهایی و تا ابد فرمانروایی خواهد کرد.»
آموزگار، ژاله، تاریخ اساطیری ایران، نشر سمت، ۱۳۸۰

^۵ - «اورانوس خدای آسمان که از فرزندان خود نفرت دارد آنها را در زهدان گایا خدای زمین زندانی می کند. تا اینکه پس از مدتی شکم گایا از رشد فرزندان بر می آماسد. آنگاه اورانوس بر روی شکم او قرار می گیرد، در همان هنگام کرونوس با خنجرش از شکم گایا بیرون می آید و آسمان و زمین را از یکدیگر جدا می کند و سایر فرزندان نیز از شکم گایا بیرون می زنند و زمان آغاز می شود.»
(Turetzky, Philip, Time, Routledge, 1998)

به طور کلی « هر لحظه ترکیبی است از وجود حالت و خواصی معین در عین عدم و نفی همان حالت و خواص.»^۶ بنابراین عکس های این مجموعه، در لایه ی رمزگان زیباشناختی خود، دلالت بر وجود زمان دارند از آن رو که متکی بر جوهر تضادند، و زمان شان اساطیری است از آن رو که در چرخه ی ابدیت می گردد، و سخن از مردن و باز آمدن می گویند از آن رو که « نفس عکاسی» را به مثابه یک کنش دیالکتیکی نشانه رفته اند.



^۶ - خامه ای، انور، **دیالکتیک طبیعت و تاریخ**، شرکت مولفان و مترجمان ایران، ۱۳۵۷، ص ۱۲۷